



تحولات اجتهاد شیعی سیر تاریخی، حوزه‌ها و شیوه‌ها

سید مصطفی محقق داماد*

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

چکیده:

علم اصول فقه، یکی از علوم پایه و زیربنایی است که در طول علم فقه بلکه در عرض آن ظهور پیدا کرده است.

در این مقاله به سیر تاریخی تحول اجتهاد شیعی و حوزه‌ها و شیوه‌های آن پرداخته شده و به عنوان روش‌شناسی اجتهاد شیعی مطرح شده است. گفتاری در معنای کلمه اصول در ترکیب اصول فقه، بیان گردیده، و پس از بیان تعاریفی برای اصول فقه تعریف به روش تفقه و اجتهاد برگزیده شده که با تعریف محقق حلی و مرحوم آخوند خراسانی از علم اصول، تطبیق می‌کند. همچنین گفتاری درباره هسته‌های اولیه علم اصول آمده که برخورد کاملاً نظری در مورد

* حقوق‌دان و استاد عالی حوزه و دانشگاه.

نحوه کاربرد ادله فقهی را به سده اول نسبت داده، مثل بحث از تخصیص و تقييد کتاب توسط احاديث و بحث اجماع. در گفتار بعد به تاريخچه تدوين اصول فقه پرداخته شده است، که در میان اهل تسنن، اولين تأليف به شافعی نسبت داده‌اند که در خصوص اوامر و نواهی بحث کرده است. مؤسس علم اصول شيعه را امامين همامين، حضرت باقر و حضرت صادق (عليهما السلام) دانسته‌اند که بر اصحاب خویش قواعد اصول را املا فرموده‌اند. در گفتار بعد نخستين آثار اصولی فقيهان اماميه، بيان گردیده است. که تألیفات هشام بن حکم در مباحث الفاظ «الالفاظ و مباحثها» و یا «الالفاظ» به عنوان نخستين آثار آمده است. در سده ۴ هجری، ظهور اندیشه اصحاب حدیث و دو دهه‌ی پایانی سده ۴ هجری، دوران ظهور شیخ مفید و سید مرتضی به عنوان روش و شیوه معمول متکلمین تحلیل شده. در قرن پنجم شیخ طوسی را پلی میان اصول اهل کلام، و تفقه اهل حدیث دانسته‌اند، و تکامل علم اصول با ظهور نقادان شیخ طوسی و حوزه حلّه تبیین شده است. در گفتار دیگری به ظهور فکر اخباری‌گری پرداخته و همچنین به نهضت ضد اخباری‌گری اشاره شده است. در ادامه ظهور شیخ انصاری در حوزه نجف و ظهور گرایش به مباحث عقلی و فلسفی توسط ایشان که به وسیله آخوند خراسانی و شاگردانش پرورش یافت، بیان شده است.

بعد به مکاتب اصولی قرون معاصر پرداخته شده است که عبارتند از:

الف: مکتب اصولی سامرا که در رأس قرن ۱۴ هجری، توسط میرزا محمد حسن حسینی شیرازی بنیان یافت. و ویژگی‌های بارز مکتب اصولی سامرا مختصراً تبیین گردیده است. مکتب سامرا روشی است مبتنی بر آمیختگی میان عناصر تتبع، تحقیق، پرداختن تفصیلی به تمام و یا اکثر مباحث اصولی و تکثیر روزافزون مباحث، خواه کاربردی باشند و خواه نباشند. ب: مکتب اصولی نجف که پیشکسوت این مکتب آخوند ملامحمد کاظم خراسانی است که تألیف کفایة الأصول حاصل این مکتب است. ج: مکتب اصولی قم یا مکتب اعتدال توسط حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی بنیان گذاشته شد. و نگارش کتابی به نام «در الفوائد» بیانگر شیوه این

مکتب است که دارای سه مشخصه است.

۱- ساده‌نگاری مباحث اصولی.

۲- زدودن دقایق فلسفی و عقلی محض از مباحث اصول .

۳- برخوردی نو با مباحث عمیق و پیچیده اصولی.

واژگان کلیدی: اجتهاد، تفقه، مکتب، فقیهان امامیه، مباحث اصولی

مقدمه

مطالعه در تاریخ ادیان نشان می‌دهد که گفتگوی میان عقل و دین از قدیم الایام موضوع چالش بوده است. این انگیزه در اسلام بحث‌انگیزترین مباحث فلسفی و کلامی را تشکیل داده است.

چالش مزبور در دو حوزه بوده است. حوزه مسائل بنیادین اعتقادی و حوزه شریعت و احکام عملی. در حوزه نخستین، مسائلی نظیر صفات خداوند و یا مجبور بودن و یا مختار بودن بشر مطرح بوده است. در حالی که در حوزه اخیر حدود دخالت عقل در استنباط احکام شریعت مورد نزاع قرار می‌گرفته است. پیدایش گروه‌ها و نحله‌های مختلف کلامی و یا فقهی نتیجه همین چالش‌ها بوده است. دو مکتب کلامی اشاعره و معتزله در قرون اولیه اسلامی و به دنبال آن شاخه‌های منشعب از آن‌ها، با محوریت همین چالش پدیدار شده، همان‌طور که مکاتب چندگانه فقهی را می‌توان بر همین محور تعریف نمود. به تدریج پیروی از عقل در معرفت شریعت عنوان خاص اجتهاد به خود گرفت، هرچند که اجتهاد در بستر تاریخ اسلام، تعریف و هویت واحد و ثابتی برای خود حفظ نمود و به حسب مقتضیات، شرایط سیاسی و اقتصادی توسط متفکرین اسلامی دگرگون شد، و به دیگر سخن اجتهاد خود مورد اجتهاد قرار گرفت!

امروزه در مکاتب مختلف اسلامی واژه اجتهاد بکار می‌رود ولی چه بسا به یک معنی نیست، هرچند که عقل‌گرایی در فهم دین را می‌توان وجه مشترک میان همه محسوب داشت. بی‌تردید، حنفیان که بر اجتهاد پای می‌فشرده، با آنچه فقهای شیعه از آن تصور دارند، متفاوت است، هرچند که هر دو در جنس بعید عقل‌گرایی مشترک‌اند.

نگاهی به تحولات قرون اخیر در کشورهای اسلامی، نشان می‌دهد که اعتراف به ضرورت تداوم و استمرار اجتهاد و به تعبیر دیگر لزوم مقابله با انسداد باب آن، یکی از ارکان تجدد فکری در جوامع اسلامی سنی بوده و بیشتر رهبران نواندیش از ترک، عرب و هندی در این باره هم‌داستان بوده‌اند و همین امر هموارترین راه تفاهم با شیعیان بشمار می‌آمده است. شیعیان برای اجتهاد

معنائی وسیع و آن را از لوازم تفکر دینی محسوب می‌کردند. آنان از یک سو با اندیشه‌گری در مسائل کلامی و حوزه عقلی الهیات از پابندی به تفکرات غیرعقلانی متکلمین به تدریج خود را رها کردند و به جای آن به سوی حکمت متعالیه روی آوردند و آن را به عنوان حکمت شیعی و از سوی دیگر علم اصول فقه که تفقه بر پایه تعقل را توجیه می‌کند. در میان حوزه‌های علمی شیعه به سرعت به بالندگی خود ادامه داد و از این رهگذر بر تحول روشمند تفقه اثر بخشید، ولی تجدّد خواهان سنی به جای حل مشکلات فلسفی، ذوق اجتهادی خود را در زمینه نظام حقوقی و قوانین زندگی اجتماعی بکار بردند. زیرا اولاً جنبش تجدّدخواهی در عالم اسلام، جنبه تدافعی در قبال هجوم اندیشه غربی بود و این امر چنان شدت داشت که فرصت برای بحث و تفکر فلسفی و بازنگری در مسائل بنیادین فکری باقی نمی‌گذاشت و ثانیاً تجدّدخواهان معتقد بودند که بسیاری از مشکلات درونی عالم اسلام، از ناتوانی مکاتب فقهی کهن در مقابله با اوضاع متغیر امروز برمی‌خیزد و ثالثاً انتقاد غریبان از زندگی مسلمانان، بیشتر متوجه نظام‌ها و تأسیسات حقوقی و اجتماعشان بوده است و گمان می‌رفت که اگر این نظام‌ها و تأسیسات اصلاح شود، مخالفان بهانه‌ای برای تلخ‌گویی علیه مسلمانان نخواهند داشت.^۱ ولی افزون بر همه این جهات و بالاتر از همه، از فقر اندیشیدن عقلانی در میان اهل سنت نباید غافل بود. اجتهاد به هر معنا که باشد و هرگونه تفسیر شود، آنچه مسلم است به سطحی بالا از تفکر عقلی و ذوق فلسفی و بصیرت نظری نیاز دارد و چنین امری به برکت محیطی دست می‌دهد که تأمین‌کننده آزادی و تشویق‌گر بحث و رونق‌بخش بازار اهل نظر باشد و محیط اسلام سنی از قرن سوم تا قرن سیزدهم هجری زمینه مساعدی برای روئیدن و شکفتن اندیشه‌های فلسفی نبود.

در قرون آغازین اسلامی دوران کوتاهی در سایه روش مأمون خلیفه عباسی، مبنی بر تشویق بحث‌های نظری بازار تفکر عقلانی رونق گرفت. ولی طولی نکشید که با روی کار آمدن متوکل

۱. فضل الرحمان، الفلسفة الإسلامية الحديثة در مجموعہ الثقافة الإسلامية والحياة المعاصر، ص ۷۸. به نقل از حمید عنایت،

خلیفه عباسی، سیاستی که وی برای خنثی کردن آثار روش مأمون پیش گرفت، پیشرفت اندیشه عقلانی اسلامی را با دشواری مواجه ساخت و هرچند که این امر تحت شعارهای عوام‌پسندانه جانب‌داری از دین صورت می‌گرفت، انگیزه سیاسی تحکیم قدرت مطلقه دربار خلافت نقش اصلی را در این امر ایفا می‌کرد. در سال ۲۴۱ هجری یعنی دقیقاً سال‌های میانی قرن دوم، با مرگ احمد بن حنبل تحت شعار، جلوگیری از هرج و مرج دینی و ایجاد انضباط و حُسن جریان امور شرعی، رسماً اجتهاد ممنوع و به اصطلاح باب اجتهاد مسدود شد و جامعه مسلمانان سُنّی را به شیوه تقلید و اِدّار ساخت.

مسدودکنندگان باب اجتهاد، هدف سیاسی خود را که چیزی جز اطاعت مطلق و کور مردم نبود، در پوشش ریاکارانه دفاع از متون مقدس دینی و جلوگیری از ورود اندیشه‌های غیر خودی به جوامع اسلامی ارائه می‌دادند، ولی آنچه در این میان آسیب جدی می‌دید نظریه‌پردازی، تفکر و به طور کلی اندیشه‌گری عقلانی و عقل‌گرایی دینی بود. باعث تأسف اینک در این میان متفکرانی از جهان اسلام را می‌بینیم که وسیله دست قدرت شده و انسداد فکر و تعقل را تئوریزه کرده و با تألیف مقاله، رساله و کتاب خواسته قدرت را تأمین نموده‌اند. مقاومت علیه تعقل و تفکر در دین در تاریخ ادبیات اسلامی گاه در قالب ضدیت و موضع‌گیری علیه حکمت و فلسفه بوده و گاه در لباس ظاهرگرایی و یا اخباری‌گری تجلی می‌کرده است.

غزالی در مقطعی از تاریخ زندگی خویش، به منظور توجیه رفتار سیاسی خواجه نظام الملک، دست به تألیف کتاب تهافت الفلاسفه می‌زند و از این رهگذر، مهم‌ترین ضربه را بر پیکر عقل‌گرایی دینی وارد می‌سازد. خوشبختانه اقدام وی با رویارویی قاطع ابن رشد، فیلسوف، فقیه و قاضی اندلسی در غرب اسلامی مواجه می‌گردد. ابن رشد که فردی جامع، معقول و منقول است در هر دو حوزه، به تولید آثاری دست می‌زند که حاوی محوریت تعقل، در الهیات به معنای وسیع آن است و انصاف آن است که علی‌رغم عظمتی که برای غزالی و جایگاه وی در پیشرفت اندیشه بایستی قائل باشیم، ابن رشد با تألیف تهافت التهافت غزالی را به جای خویش

نشانه است.^۱ درباره وی چنین گفته شده که وی ضابطه دو حقیقت و یا به عبارتی دیگر دو گونه وحی را به میان آورده است، یکی فلسفی و دیگری دینی ولی در تحلیل نهائی هر دو باید به یک نتیجه برسند.^۲ وی فقیه است و مالکی مذهب. کتاب فقهی او *بداية المجتهد و نهاية المقتصد* عنوان دارد. این عنوان را از یکی از آیات قرآن برگرفته است که مردم را در مقابل انبیاء الهی به سه دسته تقسیم می‌کند: دسته اول آنان که با نپذیرفتن تعلیمات انبیاء به خویشان ستم کرده‌اند و دسته دوم آنان که مقتصد یعنی میانه‌روی (محافظه‌کاری و احتیاط) را پیشه خود می‌کنند و دسته سوم به تعبیر قرآن پیشتازان به سوی خیر هستند. به نظر ابن رشد دسته سوم خرد گرایانند، وی مجتهدین را دسته سوم می‌داند.^۳ لذا کتابش را پایان میانه‌روی و آغاز تعقل نامیده و از جای جای کتاب مزبور عقل‌گرائی وی کاملاً مشهود است.

وی در مقدمه کتاب نکته‌ای عقلانی در خصوص محدوده قلمرو شریعت مطرح می‌کند که با قطع نظر از ارزیابی و قبول و یا رد آن، بی‌تردید مهم و قابل توجه است. او می‌نویسد:

«طرقی که احکام شریعت را از آن راه‌ها می‌توان از پیامبر (ص) بدست آورد، سه راه است: ۱- لفظی ۲- فعلی ۳- تقریری و اما در خصوص مواردی که شارع به سکوت برگزار نموده و حکمی نسبت به آن اعلام نداشته، جمهور فقها گفته‌اند که باید عمل به قیاس کرد و از آن رهگذر حکم شریعت را بدست آورد. ولی اهل ظاهر گفته‌اند، قیاس در شریعت باطل است و مواردی که شارع نسبت به آن سکوت کرده، در آن موارد به طور کلی حکمی وجود ندارد. دلیل عقلی نظر ظاهریان را تأیید می‌کند، زیرا وقایع و روابط فی‌مابین مردم غیرمتناهی است و نصوص، افعال و تقریرهای پیامبر (ص) متناهی است و محال است غیرمتناهی با متناهی برابری کند،»^۴

۱. مطالعات تطبیقی در فلسفه اسلامی، ترجمه سید مصطفی محقق داماد فصل‌های غزالی و ابن رشد

۲. همان، ص ۲۳۷.

۳. سوره فاطر، آیه ۳۲.

۴. ابن رشد الحفید، *بداية المجتهد و نهاية المقتصد*، ج ۱، ص ۵-۱۰. انَّ الطرق التي منها تلقت الاحكام عن النبي عليه

در متن فوق ابن رشد چهره از یکی مبانی بسیار مهم خویش برداشته و آن اعتقاد به شریعت حداقلی است. بر اساس متن فوق قلمرو شریعت همان است که در کتاب و سنت بیان شده و در جایی که کتاب و سنت حکمی ندارد، اصولاً قلمرو شریعت نیست تا حکمی داشته باشد، آنجا دیگر قلمرو عقل است. ظاهراً ظاهریه نیز بر همین مبنا بوده‌اند و ابن رشد نظر آنان را مورد قابل توجه می‌داند که البته تشریح این نظریه، مجال دیگری لازم دارد که ما موکول به آنجا خواهیم کرد.

این مبناي ابن رشد در فتاوی وی اثر گذاشته است. برای نمونه آنجا که عموم فقیهان به عدم برابری زن در مقابل مرد در قصاص قائلند و معتقدند که مرد در مقابل قتل زن به قصاص محکوم نمی‌شود، می‌گویند مصلحت اقتضا می‌کند که زن و مرد را در قصاص برابر بدانیم. 'جمهور فقیهان در این مورد نصی نداشته‌اند، ولی بر اساس استناد دلایلی از جمله قیاس چنان فتوا داده‌اند ولی ابن رشد معتقد است سکوت متون شرعیه دال بر آن است که باید در این مورد به مصلحت‌اندیشی خردمندانه دست زد.

ابن رشد با مخالفت و انتقاد مخالفان تعقل دینی مواجه شد و کاملاً در آثارش مشهود است که برای رسیدن به هدف نهائی خویش؛ یعنی روشنگری دینی، رفع تحجّر و آستی میان عقل و دین تحت فشار شدید قرار داشته و به هیچ‌وجه از فضای باز برخوردار نبوده است. وی در سال ۵۹۸ غریبانه در قرطبه درگذشت. نویسندگان غربی مرگ او را نمودار واپسین مرحله رونق تفکر فلسفی در اسلام دانسته‌اند.

خاموشی رونق تفکر عقلانی در جهان اسلام، را بر فرض اگر در قسمت غرب اسلامی بپذیریم،

الصلاة والسلام بالجس ثلاثه: إما لفظ، وإما فعل، وإما إقرار. وأما ما سكت عنه الشارع من الأحكام، فقال الجمهور: إن طريق الوقوف عليه هو القياس. وقال أهل الظاهر: القياس في الشرع باطل. وما سكت عنه الشارع فلا حكم له و دليل العقد يشهد بثبوتها، و ذلك أن الوقائع بين أشخاص الأناسيغير متناهية، و النصوص، و الأفعال، و الاقرارات متناهية، و محال أن يقابل ما لا يتناهى بما يتناهى.

۱. بداية المجتهد و نهاية المقتصد، ج ۲، ص ۴۰۰.

به هیچ وجه این مدّعا در شرق اسلامی به ویژه ایران قابل پذیرش نیست. در بخش علوم عقلی الهی، نادرستی این مدّعا توسط شادروان پروفسور هانری گُربِن اسلام‌شناس فرانسوی، در کتاب تاریخ فلسفه اسلامی به اثبات رسیده و معلوم گردیده که فلسفه پس از ابن رشد نیز همچنان پاینده و بالنده بوده است و چنان نیست که با انتقادهای غزالی از سُنَّت فلسفی ابن سینا پایان پذیرفته باشد.^۱

آنچه منظور نظر پروفسور کربن است کاملاً پیداست که جنبش‌های فلسفی در میان شیعیان است. ^۲ و به عبارت دیگر، نظر ایشان به حرکت‌های فلسفی به معنای خاص کلمه معطوف گردیده است. در حالی که در تفکر و نگرش عقلانی، به الهیات ایشان از پیدایش ستاره درخشان قرن پنجم در جهان اسلام شیعی، که شیخ طوسی نام دارد و تحول عظیمی که توسط آثار ایشان در مباحث کلامی و نیز در اجتهاد پدیدار گشت، غفلت کرده‌اند. شیخ طوسی روش کاملاً جدیدی را برای اجتهاد پیش‌بینی کرد که در جهان تشیع، مدت‌ها از آن پیروی می‌شد. در شیوه وی علوم معقول و منقول به یکدیگر آمیخته بود و تا چند قرن در جهان اسلام شیعی عالمان جامع فراوان دیده می‌شوند. خواجه طوسی (متوفی/ ۶۷۵) با تکیه بر همین‌گونه اجتهاد است که حکومت بغداد را جائر معرفی می‌کند و به کمک قدرت حکومت ایران، در براندازی آن تلاش می‌کند و موفق می‌گردد. علی‌رغم آنکه در رأس آن حکومت شخصی که خود را خلیفه رسول‌الله می‌داند قرار داشت و توده مردم چنان او را مقدّس می‌دانستند که بر اساس تعلیمات دینی برگرفته از عالمان وابسته به دربار خلیفه، حتی به خود اجازه سخن گفتن با صدای بلند را در محضر او نمی‌دادند.^۳ و معتقد بودند که اگر کسی اندک دستی به سوی خلیفه دراز کند، آسمان بر زمین فرود خواهد آمد و خلق را نابود خواهد ساخت.

۱. ایزوتسو، مقدمه شرح منظومه سبزواری.

۲. عنایت، همان، ص ۱۶.

۳. غزالی، المستظهری و نیز احیاء العلوم و نصیحة الملوك.

البته نباید این نکته از نظر دور بماند که اجتهاد، هرچند در عقلانی شدن جامعه شیعی سهم بسزا داشت و فقه شیعه را از جمود در متن‌گرایی افراطی رها ساخت، ولی در مقاطعی از تاریخ به عللی، موجب دغدغه خاطر گروهی از دین‌دارانی شد که با حسن نیت معتقد بودند که توسعه قلمرو دین، موجبات خسران دین را فراهم می‌سازد و خدمتی به دین محسوب نمی‌گردد. این نکته را ما به نحو تفصیل و تحلیل در کتاب فلسفه حقوق اسلامی (فلسفه فقه) بیان داشته‌ایم و از خداوند توفیق تکمیل و انتشار آن را در آینده نزدیک مسئلت می‌داریم.

روش‌شناسی اجتهاد شیعی

مبحث اول: اصول فقه شیعه

در اینکه علم اصول فقه، یکی از علوم است که در دامن فرهنگ اسلامی تولد، رشد و تکامل یافته تردیدی وجود ندارد. هرچند در اینکه نخستین مصنف آن کیست و او به چه نحله و مکتبی از مکاتب اسلامی منتسب بوده گفتگو بسیار است. همان‌طور که اختلاف نظر در موضوع، تعریف، غرض، مسائل، مبادی تصویری و تصدیقیه آن کم نیست، ولی با توجه به اینکه علم اصول فقه، همچون خود فقه، ادوار گوناگونی را طی کرده و در هر دوره‌ای مباحث جدیدی بر آن افزوده شده، این اختلاف نظرها طبیعی است.

مطالعه در سیر تحول علم اصول از یک سو و نگاهی به سیر تاریخی تعاریفات ارائه شده برای آن از سوی دیگر، این حقیقت را به خوبی آشکار می‌کند که تعریف اصول فقه در تمامی ابعاد آن همراه با تحوّل مباحث آن تغییر یافته و با تحول روبرو گشته است.

گفتار اول: ترکیب اصول فقه

نخستین سؤالی که قبل از هر چیز باید مطرح شود این است که در ترکیب اصول فقه، اصول به چه معنی است؟ روشن است که اصول جمع اصل است، ولی اصل معانی مختلفی

دارد، در اینجا کدام يك مراد است؟ آیا اصل در اینجا به معنای قاعده است؟ یا به همان معنا است که در اصول عملیه اصطلاح شده؟ و یا هیچ کدام بلکه معنای دیگری مراد است؟ علمای فرنگ اصول فقه را به «ریشه‌های فقه» ترجمه کرده‌اند،^۱ آیا این برداشت صحیح است؟ و اگر صحیح نیست پس اصول به چه معناست؟

پاسخ این سؤال به تعریف علم اصول و تاندازه‌ای به موضوع آن بستگی دارد و می‌توان گفت به طور کلی این سؤال، گونه‌ای دیگر از همان پرسش یعنی آن‌که تعریف علم اصول چیست و موضوع آن کدام است و همان‌طور که گفتیم ارائه پاسخ قطعی و مردود دانستن نظریات مخالف، بدون نگاه به تاریخ شکل‌گیری این دانش و ادوار مختلفی که طی نموده نه کار سهلی است و نه از نظر روش تحقیق صحیح و واجد شرایط منطقی خواهد بود.

مطالعه در آثار نویسندگان اولیه علم اصول نشان می‌دهد که، اصول در این ترکیب به معنای ادله به کار می‌رفته و حتی تا سده‌های ۴ و ۵، چندان با این معنی فاصله نگرفته است.^۲

به احتمال قوی آنچه نظر محققین فرنگی را که از بیرون به یکی از شاخه‌های دانش اسلامی نگریسته‌اند، به خود جلب نموده و واژه اصول را برابر ریشه‌ها ترجمه کرده‌اند، همین معنی بوده است و به دیگر سخن آنان بر این باورند که مباحثی که در علم اصول به کار می‌رود، به صورت اصول موضوعه در علم فقه، جایگاه مبادی به خود می‌گیرد.

ولی ناگفته پیداست که علم اصول فقه در دوره‌های میانی، به این معنی مراد نشده چه برسد به عصر حاضر و بنابراین مشکل همچنان باقی است.

در اینجا حلال مشکل را محقق حلی (متوفی ۶۷۷ ق) فقیه بزرگ دوره میانی می‌یابیم که به روش بسیار منطقی، کتاب مستطاب معارج الأُصول را چنین آغاز نموده است:

۱. weirr, BG. "URUL ALFIQH, the Enbyblopeditb of Religion, Ed. M. Eliade, v.15,p.155, (1955)

۲. برای نمونه: مفید، التذکره صص ۲۷-۲۸؛ غزالی، المستصفی، ج ۱ صص ۴-۵.

«چون بحث در این کتاب پیرامون اصول فقه است، نخست لازم است این دو واژه (اصل-فقه) تبیین گردد. معنای اصلی «اصل» عبارت است از آنچه چیزی بر آن مبتنی گردد و بر آن متفرع شود و «فقه» به معنای معرفت است و در عرف فقها عبارت است از آگاهی نسبت به مجموعه‌ای از احکام شرعیه عملیه، که نسبت به آن‌ها دلیل وجود دارد و مراد از شرعیه، احکامی است که تأسیس آن توسط شرع منقول است و یا شرع آن را تأیید، تقریر و امضاء نموده است.»^۱

جمله محقق حلّی از این جهت مشکل را حلّ می‌کند که کاملاً می‌تواند حلقه واسطی میان دوران نخستین و متأخر قرار گیرد؛ زیرا همان‌طور که دیدیم اصل به آنچه چیزی بر آن مبتنی است، معنی شده و از اصول، اموری که فقه بر آن مبتنی است مراد گردیده و هرچند این معنی در مقام توضیح در دوره‌های گوناگون تحوّل اصول فقه، تفسیری جدید به خود گرفته، در عین حال می‌تواند قدر مشترکی میان تعاریف ارائه شده از علم اصول، در دوره‌های مختلف محسوب گردد. در دوران نخستین، همان‌طور که اشاره شد از علم اصول، شناخت ادله منظور شده است.^۲ و در دوره بعد نه شناخت ادله، بلکه شناخت قواعد فراهم شده برای استنباط احکام شرعی می‌دانسته‌اند.^۳ ولی به هر حال می‌توان گفت تعبیر محقق حلّی از واژه اصل به نحوی با همه

۱. محقق حلّی، معارج الأصول؛ اعداد محمد حسین الرضوی، «لما كان البحث في هذا الكتاب انما هو بحث في اصول الفقه، لم يكن بد من معرفة هاتين اللفظين: "فالاصل، في الاصل: هو ما يبتنى عليه الشئ و يتفرع عليه. و الفقه: هو المعرفة عند المتكلمة و في عرف الفقهاء: هو جملة من العلم باحكام شرعية عملية مستدل على اعيانها، و نعى بالشرعية: ما استفيدت بنقل الشريعة لها عن حكم الاصل او باقرار الشريعة لها عليه. و اصول الفقه في الاصطلاح هي: طرق الفقه على الاجمال».

۲. سید مرتضی (متوفی ۴۳۶ ق) چنین می‌گوید:
 «اعلم ان الكلام في اصول الفقه انما هو على الحقيقة كلام في ادلة الفقه، يدل عليه اننا اذا تأملنا ما يسمي بانه اصول الفقه، وجدناه لا يخرج من ان يكون موصلا الى العلم او متعلقاً به و طريقاً الى ما هذه صفته، و الاختيار يحق ذلك. و لا يلزم على ما ذكرناه ان تكون أدلة و الطرق الى احكام فروع الفقه الموجودة في كتب الفقهاء اصولاً للفقه لان الكلام في اصول الفقه انما هو كلام في كيفية دلالة ما يدل من هذه الأصول على الاحكام على طريق الجملة دون التفصيل. سید مرتضی، الذريعة، ج ۱ ص ۷، تصحيح ابوالقاسم گرجی».

۳. میرزای قمی، قوانین الأصول، ج ۱، ص ۵.

تعاریف ارائه شده چندان ناسازگار نیست. هرچند که منطبق ساختن آن با تعریف متأخرین خالی از تکلف نمی‌باشد.

به نظر می‌رسد با تعریفی که متأخرین از علم اصول ارائه می‌دهند مراد از اصول در این ترکیب نه به معنای ریشه‌ها، و نه به معنای اصول عملی و نه به معنای قواعد است، بلکه اصول فقه به معنای روش تفقه و اجتهاد است. این معنی هم با تعریف محقق حلّی از علم اصول تطبیق می‌کند که گفته است: «هی طرق الفقه. و هم با تعریف اصولی نامدار قرن معاصر، آخوند خراسانی (متوفی ۱۳۲۹ ق) «اصول صناعتی است که با آن قواعدی شناخته می‌شوند که می‌توانند در طریق استنباط احکام به کار آیند»^۱.

گفتار دوم: هسته‌های اولیه علم اصول

با توجه به اینکه علم اصول فقه را، مقدمه فقه و علمی ابزاری و دستوری برای فقه می‌دانیم لذا بی‌شک، آغاز تدوین و شکل‌گیری آن را به صورت يك علم هیچ‌گاه در سده اول هجری نباید جستجو کنیم، چراکه در آن تاریخ خود علم فقه که ذی‌المقدمه این دانش است، مراحل آغازین و نامدون خود را طی می‌کرده است. ولی با الهام از تحلیل معنوی تاریخی ترکیب اصول فقه، نخستین برخورد کاملاً نظری در مورد نحوه کاربرد ادله فقهی را در سده اول می‌توانیم ملاحظه کنیم.

در همان سال‌های اولیه، این مسئله برای مسلمانان مطرح شد که در فرض وجود حدیثی معتبر که با عموم کتاب‌الله ناسازگار است چه باید کرد؟ تخصیص و تقييد کتاب توسط احادیث برای عموم مسلمانان امری مشکل و ناروا به شمار می‌رفت. از برخی تابعان نظیر سعید بن جبیر و نیز ائمه (علیهم‌السلام) به صراحت نسبت به این امر اظهار نظر دیده می‌شود.^۲ وجود اخبار متعارض و حیران‌شدن مسلمانان در هنگام عمل نیز، امری بود که بایستی

۱. آخوند خراسانی، کفایة الأصول ج ۱ ص ۹.

۲. دارمی، سنن، ج ۱ ص ۱۴۵، کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۸.

در برخورد با آن‌ها شیوه‌ای مستدل، که به صورت يك نظریه از قاعده کلی برای خود اتخاذ می‌کردند تا بتوانند در موارد مشابه به آن عمل نمایند.^۱

در مورد اجماع نیز کهن‌ترین سندی که در دست است، روایتی کوتاه است از مسیب بن رافع اسدی فقیهی از تابعان کوفه، متوفی به سنه ۱۰۵ ق که حسب نقل او مسلمانان سلف هر گاه در قضیه‌ای حدیثی از رسول‌الله (ص) نبود، گرد هم می‌آمدند و اجماع می‌کردند و رأی مجمع علیه را عمل می‌کردند.^۲ این سند صرفاً يك گزارش تاریخی نیست بلکه ابراز يك نظریه اصولی است.

گفتار سوم: تدوین اصول فقه:

در اینکه نخستین مصنف و نظام دهنده علم اصول به شکل يك مجموعه کیست و به چه فرقه‌ای و نحله‌ای از مکاتب اسلامی بستگی داشته، گفتگوی نسبتاً جدی وجود دارد.

فخر رازی می‌گوید:

«بدان اینکه نسبت شافعی به علم اصول، همانند نسبت ارسطو به علم منطق و

نیز نسبت خلیل بن احمد به علم عروض است».^۳

و نیز ابن خلدون گفته است:

«نخستین کسی که در علم اصول فقه تألیف کرد شافعی (رض) و در این خصوص

رساله‌ای را املا نمود و در خصوص اوامر و نواهی بحث کرد».^۴

این برداشت، بعدها بهانه‌ای به دست اخباریون امامیه داد که در استدلالات خود گفته‌اند:

اگر در استنباط احکام شرعیه قواعد اصولی اعمال گردد، فقه شیعه تحت الشعاع و سیطره فقه

۱. محقق داماد، سید مصطفی، اصول فقه، دفتر سوم، اصول عملیه و تعارض ادله، ص ۱۲۱.

۲. دارمی، همان، ج ۱، صص ۴۸-۴۹.

۳. ابو زهره، الشافعی، ص ۱۹۶-۱۹۷. اعلم ان نسبة الشافعی الی علم الأصول کنسبة ارسطو الی علم المنطق و کنسبة خلیل بن احمد الی علم العروض.

۴. ابن خلدون، مقدمه، ص ۳۵۵، «کان اول من کتب فیه (علم الأصول) الشافعی رضی اللہ عنه، و املی فیه رسالته المشهورة و تکلم فیها فی الاوامر و النواهی»

اهل سنت قرار خواهد گرفت؛ زیرا مبتکرین اصول، اهل سنت بوده‌اند.

آیت‌الله سید حسن صدر، در کتاب تأسیس الشیعه، مؤسس علم اصول را امامین هم‌امین، حضرت باقر و حضرت صادق (علیهما السلام) دانسته و گفته است:

«نخستین کسی که علم اصول فقه را بنیان نهاد و باب آن را باز نمود و مسائل آن را شکافت، حضرت ابی جعفر امام باقر (علیه السلام) و پس از وی، فرزندش حضرت ابی عبداللّه صادق (علیه السلام) بوده‌اند که بر اصحاب خویش قواعد اصول را املا فرموده‌اند.^۱»

با قطع نظر از اینکه آیا بحث فوق متمرکز است یا خیر، به یقین داوری منصفانه و حل اختلاف نهائی و به دور از هرگونه موضع‌گیری متعصبانه، که فاقد وجه منطقی و روش تحقیق است، فرصتی دیگر و رساله‌ای مستقل و جداگانه را می‌طلبد و ما ترجیح می‌دهیم برای آگاهی طلاب علوم دینی صرفاً به گزارشی کوتاه از «سیر اصول فقه در مکاتب فقهی شیعه» که به نظرمان می‌رسد در این زمینه کمتر اهتمام شده است، بسنده نماییم.

گفتار چهارم: نخستین آثار اصولی فقیهان امامیه

مطالعه آثار فقیهان امامیه، نشان می‌دهد که در مورد کاربرد ادله فقهی، از سده‌های ۲ و ۳ هجری میان آنان وحدت نظر وجود نداشته است و به‌خوبی به چند جناح کاملاً متمایز می‌توان دست یافت.

حلقه تعلیم کسانی چون زرارۀ بن أعین، محمد بن مسلم، ابو بصیر، با حلقه هشام بن سالم از یک سو و با حلقه هشام بن حکم (متوفای ۱۹۹) و پیروان او از سوی دیگر تمایز روشن دارد. محور مباحث آن دوره را مسئله پرغوغای اختلاف الحدیث و اجتهاد الرأی، تشکیل می‌داده است و در این خصوص، میان آنان مواضع فکری و اختلاف بارزی وجود داشته است، که ما

۱. سید حسن صدر، تأسیس الشیعة، ص ۳۱۰. «أول من أسس علم الأصول و فتح بابه و فتق مسأله الامام ابوجعفر الباقر (علیه السلام) ثم بعده ابنه الامام ابوعبداللّه الصادق (علیه السلام) املیا علی اصحابهما قواعد.»

می‌توانیم برای دست‌یابی به نحوه فکر آنان به اثر «کتاب الاخبار و کیف تصح» از هشام بن حکم^۱ و نیز کتاب «اختلاف الحدیث و مسائله» اثر یونس بن عبدالرحمان^۲ شاگرد نامدار هشام، که هر دو درباره تعارض دو حدیث و مربوط به باب تعادل و ترجیح است مراجعه کنیم و نگاهی به این دو اثر کاملاً نشان می‌دهد که دو مؤلف بزرگوار آن‌ها به جریان واحدی تعلق داشته‌اند و هر دو دارای دیدگاهی کلامی بوده و نسبت به قیاس نگاهی معتدلانه داشته‌اند. هشام بن حکم دارای اثری دیگر در مباحث الفاظ بوده تحت عنوان «الالفاظ و مباحثها»^۳ و یا «الالفاظ»^۴ که متأسفانه به‌جز نامی برجای نمانده است. ولی همین عنوان نشان می‌دهد که این اثر کتابی تحلیلی در مباحث الفاظ بوده که بعدها بابی از ابواب علم اصول را تشکیل داده است. معاصرت شافعی با هشام و وجود این مبحث در رساله شافعی، نکته قابل توجه و تأملی است.

در سده ۴ هجری، اندیشه اصحاب حدیث یعنی بهره‌گیری از متون احادیث و بی‌توجهی به برخوردی نظری و مبتنی بر رأی، بر فقیهان شیعی غالب شد و کاربرد قواعد اصولی کمتر گشت. پیدایش ابوسهل نوبختی (متوفی ۳۱۱ هـ. ق) متکلم نامدار امامی و ارائه نظامی جامع از کلام امامی، موجب شد که در مباحث اصول فقه نیز وارد شود و به شیوه متکلمین به نظریه‌پردازی بپردازد. نخستین اثر او ردیه‌ای است که بر «الرسالة» تألیف شافعی نگاشته و ابن‌الندیم و طوسی از او نام می‌برند.^۵ وی تألیفات دیگری در رد اجتهاد بالرأی و قیاس دارد که مشهورترین آن‌ها با عنوان «ابطال القیاس» بوده که از هیچ‌یک اثری نمانده است.^۶ تألیف کتاب العموم والخصوص توسط حسن بن موسی نوبختی و نیز کتاب الخبر الواحد والعمل به تألیف همونشان دهنده موضوعات مطروحه در آن دوران است.

۱. ابن‌الندیم، الفهرست، ص ۲۲۴، نجاشی الرجال، ص ۴۳۳.

۲. ابن‌الندیم، همان، ۲۲۴؛ طوسی، الفهرست، ص ۱۸۱.

۳. نجاشی، همان جا.

۴. طوسی، همان جا.

۵. ابن‌الندیم، الفهرست ص ۲۳۵ و طوسی؛ الفهرست ص ۱۳.

۶. ابن‌الندیم، همانجا.

شیوه ابن ابی عقیل عُمانی، فقیه نیمه اول قرن چهارم هجری را می‌توان به شیوه متکلمان معتزلی در «استخراج» نزدیک دانست، البته با ابتناء بر تعالیم ائمه اهل‌البیت (علیهم‌السلام). نجاشی کتابی در فقه از او می‌داند به نام المستمسک بحبل آل الرسول و معتقد است که کتاب مزبور در میان طایفه شیعه مشهور است و هیچ حاجی از خراسان وارد نشد مگر اینکه آن را درخواست داشت و از آن نسخه‌ها خریدند و نیز می‌گویند از استاد ابو عبداللّه (مفید) تمجید بسیاری نسبت به ابن ابی عقیل شنیده است.^۱

در نیمه دوم همین قرن، ابن جنید اسکافی (۳۸۱) را می‌بینیم که با روش نزدیک به روش اصحاب، رأی به تفقه می‌پردازد. او به صراحت حجّیت قیاس و عمل به اجتهاد الرأی را مطرح می‌سازد^۲ و سعی دارد که نظریه خود را از بدعت در فقه امامیه دور نگاه دارد. هرچند متن اصلی آثار ابن جنید، برای ما به جای نمانده ولی عنوان‌های باقی‌مانده از دو اثر او، نمایانگر محتوای کامل آن دو است. «كشف التمیوه و الالتباس عن اعمار الشیعة فی امر القیاس» و «اظهار ما ستره اهل العناد من الروایة عن ائمة العترة فی امر الاجتهاد»^۳. نجاشی درباره او می‌گوید "محمد بن احمد بن ابو علی الکاتب الاسکافی وجه من اصحابنا ثقة جلیل القدر، صنّف فاکثر"^۴ یعنی محمد بن جنید ابو علی کاتب اسکافی مقبول در نزد ما، مردی موثق، جلیل القدر و تصنیف‌های بسیار نموده است. وفات وی در ری اتفاق افتاده است.^۵

دو دهه پایانی سده ۴ هجری، دوران ظهور دو ستاره تابناک شیعه امامیه، یعنی شیخ مفید (متوفی ۴۱۳ هـ. ق) و پس از او سید مرتضی (متوفی ۴۳۶ هـ. ق) است. روش این دو فقیه نامدار در تفقه، همان شیوه معمول متکلمین بوده، بر پایه عدم حجّیت خبر واحد بنا شده و تنها به

۱. نجاشی، رجال، ص ۳۵، -آغاز بزرگ تهرانی، الذریعه، ۶۹/۱۹.

۲. سید مرتضی، الانتصار، ۲۳۸.

۳. همانجا.

۴. نجاشی، رجال، ص ۲۷۳.

۵. قمی، شیخ عباس، الکنی واللقاب، ج ۲ ص ۲۲.

اخباری عمل می‌کردند که مضمون آن‌ها با قرائنی خارجی همراه باشد.^۱ مفید کتابی تحت عنوان النکت تألیف کرد که نجاشی تعبیر می‌کند کتاب مزبور در «مقدمات علم اصول» است^۲ ولی آغا بزرگ تهرانی می‌گوید که کتاب مزبور، مشتمل بر تمامی اصول به نحو اختصار است و کراچکی آن را در کتاب کنز الفوائد خود که به چاپ رسیده، مختصراً گنجانده است^۳

سید مرتضی کتابی بنام الذریعه در علم اصول تألیف کرده و در مقدمه آن می‌نویسد که این کتاب در روش اصولی شیعه امامیه بی‌نظیر است.

کتاب الذریعه که در دو جزء است تا زمان محقق حلی (قرن هفتم) کتاب درسی طلاب بوده و حاوی اقوال مختلف و نقد آن‌ها می‌باشد. مؤلف در مقدمه هدف از تألیف کتاب را چنین توصیف می‌کند:

"بر آن شدم که کتابی متوسط در علم اصول بنگارم که نه به واسطه تطویل، موجب گمراهی و نه به خاطر اختصار موجب اخلال گردد. من در این کتاب مسائل مورد اختلاف را مورد بررسی قرار می‌دهم؛ زیرا مسائل مورد وفاق نیاز چندانی به تشریح ندارد."^۴

در دوره این دو بزرگوار، استنباط احکام از حالت اولیه یعنی نقل متن نصوص خارج شد و به صورت نظریات و قواعد، در امور مسائلی فقهی و اصولی از یکدیگر تفکیک شد.

در قرن پنجم با شیخ طوسی (متوفی ۶۶۰ ه. ق) فقیه سترگ شیعی و شاگرد نامدار سید مرتضی مواجه می‌شویم که در این راستا می‌توان او را پلی میان اصول اهل کلام و تفقه اهل حدیث دانست. مجموعه نظریات اصولی او در کتابی تحت عنوان «عُدَّة الْأَصُول» تألیف شده و

۱. مفید، التذکره ص ۴۴؛ سید مرتضی، الذریعه ج ۲، ص ۴۱ به بعد.

۲. نجاشی، ص ۲۸۴.

۳. الذریعه، ج ۲، ص ۲۰۹.

۴. سید مرتضی، الذریعه، ج ۱، ص ۱-۲.

همواره از متون و مراجع متداول در محافل امامی بوده است.

کتاب عُدّه داری دو بخش است: بخش اول: در اصول دین و بخش دوم: در اصول فقه است.

جالب است گفته شود که شیخ طوسی در مقدمه خطاب به کسانی که تألیف چنین اثری را

از وی خواستار شده‌اند می‌نویسد:

"نگارش اثری مختصر را در اصول فقه که تمام ابواب آن را به طور ایجاز در بر داشته باشد و وفق مذهب ما باشد از من خواستید، خدا شما را تأیید فرماید، زیرا هر که در این باب تصنیفی کرده است، بر طبق مسلک و روشی گام نهاده که مقتضای اصول خود بوده است و از اصحاب ما کسی در این معنی کاری انجام نداده است، به جز آنچه استاد ما ابو عبداللّه در مختصری که در اصول فقه بحث کرده و آن را به پایان نرسانده است و مطالبی از او ترک شده که نیاز به استدراک دارد و سید آجلّ ما مرتضی ادام اللّٰه علوّه اگر چه در امالی خود و آنچه تدریس می‌کرد آن را شرح بسیار کرده اما در این معنی چیزی که قابل مراجعه باشد تصنیف نکرده است"^۱

همان‌طور که ملاحظه می‌شود کتاب عُدّه در زمان سید مرتضی و ظاهراً قبل از تألیف

الذریعه سید تألیف شده است.

شیخ طوسی در مورد حجیت خبر واحد تحولی اساسی به وجود آورد، ولی بیش از آنکه تحولی کاربردی باشد، تغییر در نگرش‌های نظری و به تعبیری واضح‌تر تجدیدنظر اصولی است. اجماع طایفه در نظریه اصولی شیخ طوسی، همچنان از جایگاهی والا برخوردار است آنچه بر همگان مسلم است این است که، شیخ طوسی علم اصول و فقه شیعه را به بالاترین سطح ممکن در آن زمان رقاء بخشید. وی که می‌خواست برای فقه شیعه ساختار مستحکمی بنیان نماید، راهی به جز توسعه علم اصول وجود نداشت و لذا به نظر می‌رسد ارتباط میان توسعه فقه و پیشرفت علم اصول جای انکار ندارد.

۱. مقدّمه عُدّه الأصول.

ابهت و عظمت شیخ به‌گونه‌ای بود که تا مدت‌ها نظریات او بی‌چون و چرا مورد پیروی قرار می‌گرفت. تا آنجا که سدیدالدین حمصی، فقیهان پس از طوسی را مقلدان او شمرده است.^۱ پیروی کردن از شیخ طوسی از یک سو و عواملی نظیر جابجایی حوزه علمیه از بغداد به نجف و از همه بالاتر سد باب اجتهاد نزد اهل سنت و در نتیجه خاموش شدن گفتگوهای علمی میان اهل سنت و شیعه برای مدتی موجب رکود علم اصول شد.

گفتار پنجم: اصول فقه شیعی در سده‌های میانی

الف- نقادان شیخ طوسی

در فاصله میان شیخ طوسی و نویسندگان اصول فقه در مکتب حلّه، تنها «کتاب غنیة النزوع» ابن زهره حلبی (متوفی ۵۸۵ ه. ق) برای ما برجای مانده است. در این کتاب در مبحث الفاظ موضوعاتی نظیر اوامر و نواهی، عام و خاص، حجیت مفاهیم و... به چشم خورده و بالاخره با مباحث اخبار، اجماع، قیاس و استصحاب ادامه یافته است.

نقادان نامدار پس از شیخ طوسی دارای آثار اصولی هستند، سدیدالدین حمصی در اواسط قرن ششم دارای اثری از دست رفته تحت عنوان «عنوان المصادر فی اصول الفقه» بوده است. او همراه ابن ادریس (متوفی به ۵۹۸) و ابن زهره به نقد اصول و روش‌های فقهی شیخ طوسی برخاسته‌اند. مثلاً شیخ در عده معتقد است که نهی بر فساد و امر بر فور دلالت دارند، ولی ابن زهره در غنیه معتقد است که امر نه بر فور و نه بر تراخی دلالت ندارد و نیز ملازمه‌ای میان حرمت و فساد برقرار نمی‌باشد.^۲ ابن ادریس حلّی نخستین کسی است که از ادلّه اربعه سخن گفته و عقل را چهارمین آن‌ها برشمرده است.^۳ دوران ابن زهره و ابن ادریس که پس از دوره رکود علم اصول است را می‌توان دوره تجدید حیات علم اصول دانست.

۱. محقق داماد، سید مصطفی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، مدخل ابن ادریس.

۲. المعالم الجدیدة، محمدباقر صدر، صص ۶۳-۶۹.

۳. السرائر، ص ۳.

ب- علم اصول در حوزه حله

تحول اصول فقه در حوزه حله، با ظهور محقق حلی (متوفی ۷۲۶ هـ. ق) آغاز و با علامه حلی (متوفی ۶۷۶ هـ. ق) به اوج خود می‌رسد. به نظر می‌رسد در این دوره اصول فقه امامیه، با اصول فقه اهل سنت نظیر غزالی و ابن حاجب به گفتگو می‌نشینند.^۱

محقق حلی که از شاگردان تلامذة ابن ادریس است، ساختار جدیدی به ادله فقه می‌دهد. اولاً وی به ادله چهارگانه (کتاب، سنت، اجماع، دلیل العقل) استصحاب را نیز می‌افزاید و مجموعاً آن‌ها را پنج تا می‌شمرد. ثانیاً: اصل برائت را نه در بخش دلیل چهارم (دلیل العقل) بلکه در استصحاب طبقه‌بندی می‌نماید و ثالثاً: دلیل العقل را به دو بخش تقسیم می‌کند، يك بخش مربوط به دلالت‌های عقلی مربوط به خطاب که عبارت است از «لحن الخطاب، فحوی الخطاب و دلیل الخطاب» و بخش دیگر مستقلات عقلیه.^۲ اثر مهم محقق حلی در علم اصول فقه، کتاب معارج الأصول است و اثر دیگر وی نهج الوصول الی معرفة علم الأصول است

در حوزه حله، علامه حلی (متوفی به ۷۲۶) با آثار خود در این زمینه راه استاد خود، محقق حلی را دنبال کرده است. مهم‌ترین آثار ایشان کتاب مبادئ الأصول و نهاية الأصول و تهذیب الوصول الی علم الأصول است. پس از علامه حلی، کم و بیش تألیفاتی در همان حله، ایران و بحرین و جبل عامل به چشم می‌خورد که از جمله آن‌ها می‌توان به آثار شهید اول اشاره کرد. وی در مقدمه ذکری^۳ در خصوص ادله فقه برای دلیل عقل دامنه مبسوطتری را مطرح می‌سازد. سید بدرالدین کرکی (متوفی ۹۳۳ هـ. ق) به تألیف کتابی در اصول تحت عنوان «العمدة الجلیة» دست‌زده ولی به گواهی شاگردش شهید ثانی ناتمام مانده است.^۴

۱. علامه حلی، «الاجازه» ص ۱۰۴.

۲. المعتمر، صص ۵-۶.

۳. ذکری الشیعه، ص ۵.

۴. شهید ثانی، اجازه للشیخ حسین بن عبدالصمد، بحار الانوار مجلسی، کتاب الاجازات.

تألیف کتاب معالم الأصول توسط شیخ حسن، فرزند شهید ثانی را می‌توان نقطه عطفی در نگارش علم اصول دانست.

مؤلف در عین آنکه در بیشتر مسائل به نقد و بررسی نظریه‌های اصولیان مکتب حله پرداخته و نقطه‌نظرهای خاص خود را تحلیل نموده، در عین حال در تنقیح و تبویب چنان حُسن سلیقه بالائی از خویشان ارائه نموده که به یقین می‌توان گفت، راز رواج آن تا زمان معاصر به عنوان يك کتاب درسی متداول در حوزه‌های علمی شیعه، همین جهت است.

گفتار ششم: ظهور فکر اخباری‌گری:

جرقه اندیشه اخباری‌گری به معنای مردود دانستن شیوه‌های اجتهاد مبتنی بر اصول فقه و منحصر ساختن مآخذ احکام در نصوص اخبار منقول از ائمه (علیهم‌السلام) و نیز نفی تقلید در همان روزها در حوزه حله به چشم می‌خورد. سید رضی الدین ابن طاووس (متوفی ۶۶۴ هـ. ق) در آثار خود نسبت به این امر اصرار می‌ورزد.^۱ ولی هیچ‌گاه در زمان خود، به صورت يك نظریه منسجم شکل نگرفت.

نخستین کسی که به فکر اخباری‌گری ساختار و تدوین بخشید، محمد امین استرآبادی (متوفی ۱۰۳۳ هـ. ق) بود. او با تألیف کتاب «الفوائد المدنیة» که در ۱۰۳۱ ق در مکه معظمه به پایان رسانیده، نظریه‌های حوزه حله را مورد انتقاد قرار داد و آن‌ها را برگرفته و متأثر از اصول اهل سنت دانست. وی شیوه خود را نه طریقی نو، بلکه پیروی از سلف اصحاب حدیث امامی معرفی کرده و معتقد است طریقه اصولیان با ساختار تفقه امامی ناسازگار است.^۲ محمد امین استرآبادی، ظواهر کتاب را فاقد حجیت دانسته، و تنها راه را برای دستیابی به مضامین کتاب و سنت نبوی منحصرأخبار ائمه (علیهم‌السلام) می‌داند.^۳

۱. کشف المحجّة، ص ۱۲۷.

۲. الفوائد المدنیة، صص ۴۷-۴۸.

۳. همان، ص ۱۷.

اجماع نیز در نزد وی فاقد اعتبار است^۱. اندیشه محمد امین استرآبادی در تقابل با مکتب اصولی به صورت طرحی نو و مکتبی منسجم درآمد و شکل نهضتی برای سرکوب کردن اصولیین را به خود گرفت، و تا قرن دوازدهم دوام داشت.

رئوس افکار اخباریون را می‌توان در امور زیر خلاصه کرد:

- ۱- به‌کارگیری علم اصول در استنباط احکام، موجب دوری از احادیث و رهنمودهای اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌شود.
- ۲- علم اصول ساخته دست اهل سنت است. آنان از منبع علوم اهل بیت (علیهم‌السلام) محروم بوده و لذا ناچار شده‌اند که برای تحصیل شریعت به قواعد اصولی دست بیازند و شاهد این امر؛ تقدم تاریخی آنان در تألیف کتب اصول فقه است. اخباریون معتقدند نخستین کسی که به تألیف اصول فقه دست زده شافعی است، مستند آنان همان گفته‌های امثال ابن خلدون است که قبلاً اشاره شد. به نظر آنان شیعه پس از غیبت کبری اقدام به تألیف رساله‌های اصولی زده است و به تعبیر آنان از مستحدثات و بلکه بدعت محسوب می‌شود.
- ۳- در علم اصول، عقل نقش عظیمی در استنباط احکام دارد و به نظر اخباریون، عقل راهی برای درک شریعت ندارد.

ولی به نظر می‌رسد هیچ‌گاه این مکتب به صورت یگانه تاز و حاکم مطلق در نیامد و علی‌رغم تلخ‌گویی‌ها و تدرروی‌های پیروان این تفکر علیه عالمان اصولی (گفته شده که بعضی از پیروان افراطی این طرز فکر، وقتی می‌خواستند یکی از کتاب‌های فقهی عالمان اصولی را بردارند با دستمال برمی‌داشتند).^۲ از مخالفان و نقادان سرآسوده نگشت، بلکه همواره با مدافعان اصولی رویاروی بود که اثر این رویارویی به صورت تألیفاتی گران‌سنگ برای اهل نظر به جای مانده است. بعضی از آن آثار عبارت‌اند از:

۱. همانجا.

۲. روضات الجنات، محمد باقر خوانساری، ص ۱۲۴.

- ۱- زبدة الأصول از: شیخ بهاء الدین عاملی معروف به شیخ بهایی (متوفی ۱۰۲۹ هـ. ق)
 - ۲- حاشیه بر معالم از: سلطان العلماء (متوفی ۱۰۴۶ هـ. ق)
 - ۳- غایة المأمول فی شرح زبدة الأصول از: جواد بن سعدالله بن جواد کاظمی معروف به فاضل جواد (متوفی اواسط سده ۱۱ هـ. ق)
 - ۴- شرح زبدة الأصول شیخ بهایی از مولی محمد صالح مازندرانی (متوفی ۱۰۸۱ هـ. ق)
 - ۵- حاشیه بر معالم از همو
 - ۶- الوافیة الأصول از فاضل تونی (متوفی ۱۰۷۱ هـ. ق)
 - ۷- شرح عدة الأصول از ملاحلیل قزوینی (متوفی ۱۰۸۹ هـ. ق)
 - ۸- حاشیه بر معالم الأصول از ملا محمد شیروانی (متوفی ۱۰۹۸ هـ. ق)
 - ۹- حاشیه بر شرح مختصر عضدی از آقا جمال خوانساری (متوفی ۱۱۲۵ هـ. ق)
- در آثار فوق کلیه نقطه نظرات اخباری یک به یک، مورد نقادی و پاسخ قرار گرفته است. به خصوص آنکه تقدم تاریخی اهل سنت در تألیف کتب اصولی، که بهانه اصلی اخباریون شده بود، به استناد دلایل محکم که به برخی از آنها در آغاز اشاره کردیم کاملاً مردود اعلام گردید و حوزه عقل و رابطه آن با ادله نقلی به تدریج در کتب اصولی تحلیل گردید.
- نکته جالب آنکه با ظهور عالمانی اخباری مسلک چون سید صدرالدین رضوی قمی و شیخ یوسف بحرانی، در نیمه‌های قرن ۱۲ هجری در حقیقت دوران اعتدال آغاز می‌گردد.
- سید صدرالدین در شرح وافیه و بحرانی در مقدمه الحقائق الناضرة، قسمت عمده‌ای از روش اصولیان را پذیرفته‌اند.

گفتار هفتم: نهضت ضد اخباری‌گری

اقدام معتدلانه این‌گونه عالمان که خود جزء نحله اخباریون محسوب بوده‌اند، زمینه

مطلوبی برای ظهور وحید بهبهانی (متوفی ۱۲۰۵ ه. ق) فراهم ساخت که با تألیف کتاب «الفوائد الحائریة» بر نهضت اخباری‌گری شکستی شگرف وارد آورد. وی در آغاز کتاب می‌نویسد:

«لَمَّا بَعْدَ الْعَهْدِ عَنِ زَمَانِ الْإِثْمَةِ خَفِيَتْ أَمَارَاتُ الْفَقْهِ وَالْأَدْلَةُ عَلَيَّ مَا كَانَ الْمَقْرَرُ عِنْدَ الْفُقَهَاءِ وَالْمَعْهُودُ بَيْنَهُمْ بِلَا خَفَاءٍ بَانْقِرَاضِهِمْ وَخُلُوقِ الدِّيَارِ عَنْهُمْ إِلَيَّ أَنْ أَنْطَمَسَ أَكْثَرُ آثَارِهِمْ كَمَا كَانَتْ طَرِيقَةُ الْأَمَمِ السَّابِقَةِ وَالْعَادَةُ الْجَارِيَةَ فِي الشَّرَائِعِ الْمَاضِيَةِ كَلَّمَا يَبْعَدُ الْعَهْدَ عَنِ صَاحِبِ الشَّرِيعَةِ تَخْفِي أَمَارَاتُ قَدِيمَةٍ وَتَحْدُثُ خِيَالَاتٌ جَدِيدَةٌ إِلَيَّ أَنْ تَضْمَحَلَّ تِلْكَ الشَّرِيعَةُ... تَوَهَّمُ مَتَوَهَّمٌ أَنْ شَيْخَنَا الْمَفِيدَ وَمَنْ بَعْدَهُ مِنْ فُقَهَائِنَا إِلَيَّ الْآنَ كَانُوا مَجْتَمِعِينَ عَلَيَّ الضَّلَالَةَ مُبَدِعِينَ بَدْعًا كَثِيرَةً، مُتَابِعِينَ لِلْعَامَةِ مُخَالَفِينَ لَطَرِيقَةِ الْإِثْمَةِ وَمُغَيِّرِينَ لَطَرِيقَةِ الْخَاصَةِ مَعَ غَايَةِ قَرْبِهِمْ بَعْدَ الْإِثْمَةِ وَنَهَايَةِ جَلَالَتِهِمْ وَعَدَالَتِهِمْ وَمَعَارِفِهِمْ فِي الْفَقْهِ وَالْحَدِيثِ وَتَبَحْرَهُمْ وَزَهْدَهُمْ وَوَرَعَهُمْ.»

بهبهانی و شاگردانش در پاسخ به ایرادات و شبهات اخباریان و متقابلاً اثبات احتیاج در استنباط مسائل فرعی، به قواعد اصولی نهایت سعی و تلاش خویش را ایفاء نمودند، که محصول آن مجموعه‌ای از ادبیات اصولی امامیه را تشکیل می‌دهد، از جمله کتاب قوانین میرزای قمی (متوفی ۱۲۳۱ ه. ق) و مناہج ملا احمد نراقی (متوفی ۱۲۳۵ ه. ق) و فصول میرزا محمد حسین اصفهانی (متوفی ۱۲۵۴ ه. ق) و هدایة المسترشدين میرزا محمد تقی اصفهانی (متوفی ۱۲۴۸ ه. ق) و القواعد الاصولیه و نیز شرح الوافیة هر دو تألیف سید مهدی طباطبایی معروف به بحر العلوم (متوفی به ۱۲۱۲) و بسیاری دیگر.

در این مقطع فقاهت شیعی بر روش اصولی کاملاً اوج گرفت و کارهای فقهی عظیم و ماندگاری برجای ماند و در رأس آن‌ها کتاب مستطاب جواهر الکلام اثر شیخ محمد حسن نجفی (متوفی به ۱۲۶۶) است که دوره کامل فقه شیعه می‌باشد و پس از ایشان شیخ مرتضی انصاری شیوه جدیدی در علم اصول پی‌ریزی می‌کند.

گفتار هشتم: اصول شیخ انصاری:

شیخ مرتضی انصاری (متوفی ۱۲۸۱ ه. ق)، فقیه بزرگ و اصولی توانائی که از بدو ظهور تاکنون، افکار فقهی و اصولیش بر مجامع و محافل امامیه سایه گسترده، نقطه عطفی در تطوّر علم اصول امامیه می‌باشد. تحقیقاتی که در این زمینه از ایشان به بعد انجام گرفته، کمّاً و کیفاً بر مجموعه آثار اصولی ۱۱ قرن پیش برتری دارد.

شیخ انصاری در اواخر عمر مرحوم صاحب جواهر الکلام در نجف اقامت دائم گزید و حوزه نجف اشرف با درخشش چهره این ستاره تابناک، تجدید حیات نمود و فضلا و محققین پرنشاطی که به جهاتی نسبت به ادامه کار مردّد شده و قصد ترك آن دیار را داشتند، عزم رحیلشان را بدل به اقامت نمود.^۱ شیخ با ابداعات و طرح مسائل به روش تازه و قدرت نقد مطالب پیشینیان، فضلا را شیفته خویشان ساخت. نوشته‌اند شیخ که در هنگام اقامت دائمی در نجف به درس صاحب جواهر حاضر می‌شده و هنوز فضلا نسبت به وی معرفت کامل نداشته‌اند، یکی از بزرگان درس که گویا میرزا حبیب‌الله رشتی بوده است، به منظور ارزیابی وی راجع به سرّ ترجیح یکی از دو دلیلی که در درس مورد سخن بوده سؤال می‌کند. شیخ بلافاصله می‌گوید، چون «حاکم» است، تأسیس‌های «حکومت» و «ورود» از ابتکارات شیخ شناخته شده است؛ زیرا هر چند واژه

۱. مشهور است که میرزای شیرازی بعد از وفات محقق صاحب حاشیه بر معالم رهسپار نجف اشرف می‌شود و برای بهره و استفاده از درس خارج در درس خارج نجف حاضر شده تا در آن میان درسی را برگزیند و در نجف بماند اما بعد از چندی تفحص به درسی بر نمی‌خورد که ترجیحی بر درس بعضی از اساتید آن روز اصفهان ایشان داشته باشد، لذا تصمیم به مراجعه به اصفهان می‌گیرد. دوست جدید وی آخوند ملا علی‌نهادی که از تصمیم میرزا با خبر می‌شود، به میرزا می‌گوید: چندی است شیخی دزفولی در نجف به تدریس خارج فقه و اصول پرداخته و بسیار محققانه به طرح مباحث می‌پردازد. او به اصرار میرزا را به جلسه درس شیخ می‌برد. میرزا با دقت به درس شیخ توجه کرده و می‌بیند که شیخ چگونه با مهارت از نظرهای گوناگون دفاع کرده و سپس با تحقیقات بدیع خود آن‌ها را نقد و رد می‌کند. میرزا با دیدن چنین قدرت علمی از شیخ، سخت شیفته درس وی می‌شود. چون درس به پایان می‌رسد، ملاعلی‌نهادی میرزا را به شیخ انصاری معرفی می‌کند و او را به فضل و ذکاء می‌ستاید و می‌گوید که او قصد بازگشت به اصفهان را دارد. میرزا که با دیدن درس شیخ و مهارت فوق‌العاده علمی او مواجه شده بود، از تصمیم خود عدول کرده و این شعر شیخ اجل سعدی شیرازی را در حضور شیخ می‌خواند: چشم مسافر چو بر جمال تو افتد عزم رحیلش بدل شود به اقامت و در نجف می‌ماند و می‌رسد به آنجا که رسید.

حاکم به طور پراکنده در کلمات صاحب جواهر دیده شده ولی بی‌تردید با اسلوبی که شیخ طرح کرده کاملاً بدیع است و لذا جا داشته که توجه شخصی مانند میرزای رشتی را جلب کرده و بلافاصله جویا شود؛ حکومت چیست؟ شیخ در جواب گفت برای آگاهی کامل به این امر، لااقل مدت شش ماه حضور در درس من ضروری است.^۱

منبع اصلی برای مطالعه مبانی فکر شیخ در اصول فقه، کتاب «فرائد الأصول» است؛ زیرا تنها اثری که در این زمینه بخامه مبارک خود ایشان تحریر شده همین اثر گرانسنگ است و کتاب‌های «مطارح الانظار» و «قوامع الفضول» تقریرات دروس شیخ است که توسط دو تن از شاگردان نامدار ایشان، میرزا ابوالقاسم بن حاج محمد علی کلاتر معروف به تهرانی (متوفی ۱۲۹۳ هـ. ق) و میرزا محمود میثمی (متوفی ۱۳۱۰ هـ. ق) تهیه گردیده است.

به طور کلی می‌توان گفت، آنچه شیخ را در اصول فقه از دیگران ممتاز می‌سازد چند چیز است، که شیوه طرح او از مسائل در رأس نقاط امتیاز قرار می‌گیرد. شواهد این مدعی بسیار است از جمله طرح بحثی است، که مبحث اصول عملیه را با آن آغاز می‌کند. این مبحث هرچند در آثار اصولی پیش از او نیز وجود داشته، ولی شیخ پس از آنکه با نگرش منطقی وضعیت مکلف متحیر و جویای حکم شرعی را به حصر عقلی، به حالت‌های سه گانه قطع و ظن و شک منحصر دانسته و سپس تعرض به مباحث قطع و ظن را به قدر حاجت بسنده کرده، آنگاه بخش اصلی کتاب را به بررسی حالات شک اختصاص و میدان ابراز نظریات نقادانه خود قرار داده است. تنظیم دستگامی مبتنی بر اصول چهارگانه عملیه و ارائه طرحی جامع و مانع برای تعیین تکلیف شخص شک از این رهگذر کاملاً ابداعی است.

گرایش به مباحث عقلی و فلسفی از دیگر امتیازات شیخ است که با او آغاز و به شاگردانش انتقال یافته و هر دم افزون شده است. هرچند خط سیر آموختن و فراگیری علوم عقلی شیخ

۱. المظفر، محمد رضا، اصول الفقه، ج ۲، ص ۲۲۰. البته اصطلاح حکومت در عناوین میر فتح حسینی مراغی که گفته می‌شود تقریر درس شیخ موسی کاشف الغطا از اساتید شیخ انصاری است دیده می‌شود.

برای نگارنده چندان روشن نیست، ولی ملاً احمد نراقی را که مدت قابل توجهی شیخ در محضر وی در کاشان تلمذ کرده نباید از نظر دور داشت، آگاهی وی به علوم عقلی در آثار ایشان مشهود است^۱. البته تماس شیخ با حاج ملاهادی سبزواری در خراسان و تلمذ علوم عقلی نزد ایشان و متقابلاً تلمذ علوم نقلی توسط حاجی نزد شیخ نیز روایت شده که سند معتبری در این زمینه به دست نیامد. طرح مباحثی هم چون قضایای حقیقه و خارجیه^۲ با ذهنیتی که حاجی سبزواری داشته است، قرینه‌ای برای تلاقی این دو فقیه و حکیم شناخته شده است^۳.

ورود مباحث عقلی به علم اصول، توسط شاگرد نامدار شیخ انصاری مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی به شدت اوج گرفت، و پس از ایشان در آثار شاگردانش به ویژه اصولی بزرگ و محقق مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (متوفی ۱۳۶۲ ه.ق) و دو اصولی بزرگ قرن معاصر مرحوم حاج میرزا حسین نائینی (متوفی ۱۳۵۵ ه.ق) و آقاضیاء الدین عراقی (متوفی ۱۳۶۲ ه.ق) جریان یافت. مباحث زیر نمونه‌ای از این جریان است: عوارض ذاتیه و واسطه در عروض و ثبوت^۴، امتناع صدور کثیر از واحد و بالعکس^۵ امتناع توارد علتین بر معلول واحد^۶، اصالت وجود و ماهیت^۷، الطبیعة بما هی هی لیست الا هی^۸، موجود واحد ماهیت واحده دارد^۹، مفاهیم خارج محمول^{۱۰}، تعدد وجوه و عناوین موجب تکثر معنوی نخواهد شد^{۱۱} و وجود کلی طبیعی در

۱. برای نمونه نراقی، ملا احمد، مناهج الاحکام و الأصول، مبحث استصحاب امور تدریجیه، چاپ سنگی، بدون شماره صفحه.

۲. فرائد الأصول، مبحث استصحاب احکام شرایع سابقه.

۳. شهید مطهری، مرتضی، شرح مبسوط منظومه، ج ۱، ص ۲۸۹.

۴. خراسانی، کفایة الأصول، ص ۷.

۵. همان، مبحث واجب تخییری، و نیز در مبحث تعدد شرط ص ۲۰۱.

۶. همان، مبحث شرط و جزا ص ۲۰۱.

۷. همان، مبحث تعلق امر به طبایع، ص ۱۳۹ و مبحث اجتماع امر و نهی ص ۱۵۹.

۸. همانجا.

۹. همان، ص ۱۵۹.

۱۰. همان، ص ۱۵۸.

۱۱. همان، ص ۱۵۹.

خارج^۱، تعدد وجود جنس و فصل در خارج و عدم آن^۲، حرکت قطعی و توسطی^۳، الذاتی لایعقل^۴، امتناع تأخر اجزاء علت از معلول^۵، بساطت مشتق^۶، فرق بین جنس، فصل، ماده و صورت^۷، قضیه ممکنه و ضروریه^۸، شوق مؤکد محرک عضلات^۹، مباحث اراده و مبادی آن^{۱۰}، جعل و تقسیم آن به ذاتی و عرضی و بسیط و مرکب^{۱۱}، قضایای حقیقیه و خارجیّه^{۱۲}.

ناگفته نماند که بعضی از مباحث فلسفی که در آثار اصولیین از شیخ انصاری آغاز و در کفایه^{۱۳} الأصول اثر گران سنگ محقق خراسانی و متعاقباً در آثار حاشیه پردازان و شاگردان ایشان آمده، از نظر اهل معقول گاهی خارج از مصطلحات اهل فن شناخته شده است. مثلاً طرح قضایای حقیقیه و خارجیّه که اول بار توسط شیخ انصاری در اصول مطرح شده و سپس در کفایه آمده و بعدها بیت الغزل محقق نائینی در فقه و اصول قرار گرفته و مکرراً در آثار مقررین ایشان جعل احکام به نحو قضایای حقیقیه شناخته شده، با آنچه شیخ الرئيس ابوعلی بن سینا به عنوان ابداع کننده این اصطلاح بیان نموده منطبق نمی باشد^{۱۴}. در زمره بزرگانی که انتقاد محققانه بر مرحوم نائینی در این جهت وارد ساخته، جناب جامع الحکمتین مرحوم دکتر حاج شیخ مهدی حائری یزدی (متوفی ۱۳۷۸ ه. ش) طاب ثراه است. ایشان در آخرین بخش از کتاب

۱. همان جا.

۲. همان جا.

۳. همان، ص ۴۰۸ مبحث استصحاب.

۴. همان ص ۶۸ مبحث طلب و اراده.

۵. همان ص ۹۲ مبحث شرط متأخر.

۶. همان ص ۵۱.

۷. کفایه، ص ۵۲ مبحث مشتق.

۸. همان ص ۵۳، مبحث مشتق.

۹. همان ص ۱۰۲، مبحث واجب معلق.

۱۰. همان ص ۶۴، مبحث طلب و اراده.

۱۱. همان ص ۲۵۸، مبحث حجیت قطع.

۱۲. همان ص ۴۱۳، مبحث استصحاب احکام شرایع سابقه.

۱۳. مرتضی مطهری، شرح مبسوط منظومه، ج ۱، ص ۲۸۹.

تحقیقی «کاوش‌های عقلی نظری» آنگاه که به تحلیل قضایای حملیه لابتیه و مقایسه آن با شرطیه می‌پردازد، به ابتکار حکمای اسلامی و اندیشه‌های آنان در این خصوص که می‌تواند حلال مشکلات بسیاری در مسائل فلسفی و منطقی که هم‌اکنون رویاروی فلسفه تحلیلی جدید اروپائی است قرار گیرد، بر این دستاورد ابداعی که در دامن فکر اسلامی رشد یافته، به عنوان يك متفکر مسلمان به خود می‌بالد و چنین می‌گوید:

«در این گفت‌ووشنودها ما زیاد حق نداریم از بیگانگان بنالیم زیرا آن‌ها وسائل کافی در دست ندارند تا از ذخایر فکری و عقلی ما کاملاً بهره‌یاب گردند و اگر هم توجّهی به سوی دست‌یابی به افکار اسلامی پیدا کردند، مسلماً از سطوح و اطراف این افکار تجاوز نکرده و از قعر پیمایی آن بی‌نصیب مانده‌اند. تأسف بیشتر ما از متفکرین اسلامی است که از تعمّق کامل در این منابع عقلانی دریغ ورزیده‌اند و سخنی را نسنجیده از جایی گرفته و در جای دیگر، آن‌هم محرّف و ناموزون به کارگماشته‌اند. یکی از مواردی که ما باید از آشنا شکوه کنیم این است که مرحوم محقق نائینی پس از طرح قضیه حقیقیه در مباحث اصولی خود، از قول حکمای عظام حملیات را صریحاً به قضایای شرطیه تأویل می‌کند و در این باره می‌گوید:

معنی این قضیه که می‌گوییم: هر شرابی مست‌کننده است، این است که اگر فرضاً در خارج چیزی موجود باشد که بر آن شراب صادق آید پس آن چیز مست‌کننده خواهد بود و از همین روی است که دانشمندان گفته‌اند: هر قضیه حملیه‌ای به صورت قضیه شرطیه تحلیل می‌شود که مقدم آن شرطیه وجود موضوع و تالی آن ثبوت محمول خواهد بود.^۱

در حالی که ملاحظه شد حملیات به قضایای لابتیه بازگشت می‌کنند نه شرطیات. شرط و

۱. اجود التقریرات، ص ۱۲۲ مباحث الفاظ.

تقدیر در این‌گونه حملیات، در جانب عقد موضوع است و از کیفیات نسبت نیست تا مقدم آن شرطیه وجود موضوع باشد و تالی آن ثبوت محمول و به گفته مولانا صدرالدین شیرازی تفاوت بسیار است که شرط از متممات موضوع باشد یا کیفیت نسبت حکمیه میان مقدم و تالی. تنها عاملی که قضیه را به صورت شرطیه بیرون می‌آورد اشتراط و تقدیر در کیفیت نسبت است که از آن به ملازمه تعبیر می‌کنند نه ابهام و تقدیر در موضوع و من یؤت الحکمة فقد أوتی خیراً کثیراً.^(۱)

مبحث دوم: مکاتب اصولی قرون معاصر

الف: مکتب اصولی سامرا

حوزه شیعی شهر سامرا در عراق با هجرت فقیه و اصولی نامدار، مرجع بزرگ شیعیان عصر خویش و مجدد مذهب در رأس قرن ۱۴ هجری، میرزا محمد حسن حسینی شیرازی (متوفی ۱۳۱۲ هـ. ق) از نجف به آن دیار (شعبان ۱۲۹۱ هـ. ق) بنیان یافت.

گروه کثیری از شاگردان او به دنبال استاد، نجف را ترک و در سامرا رحل اقامت افکندند. با پیوستن فضلالی جوان و پرنشاط از گوشه و کنار و به عزم تحقیق و تحصیل شمار آنان روز به روز افزون گشت. وجود میرزای شیرازی در بقاء و دوام این حوزه، نقش اصلی را ایفاء می‌کرد و لذا با فوت او، اکثریت قاطع آن بزرگان متفرق و به سوی کربلا و نجف عزیمت نمودند. ولی علیرغم عمر کوتاه حوزه سامرا که از آغاز تا انجام بیش از بیست سال طول نکشید با توجه به حضور فعال استوانه‌های بزرگ علمی در رابطه با روش تحقیق و پژوهش در فقه و اصول مکتب خاصی شکل گرفت که در لسان اهل نظر به مکتب سامرا شهرت دارد. این مکتب در حقیقت همان روشی است که میرزای شیرازی با تأثیرپذیری از اساتید خویش در تدریس و نگارش فقه و اصول برای خود برگزیده بود و حتی قبل از عزیمت به سامرا، در نجف اشرف بدان روش سلوک می‌نمود و وجه نام‌گذاری به مکتب سامرا، صرفاً آن است که در دوران هجرت به آن دیار، روش

۱. حائری یزدی، مهدی؛ کاوش‌های عقلی نظری، آخرین صفحات.

و مکتب مزبور به صورت ویژه خود، ترویج یافته است. شاهد این مدعی 'تقریراتی است که مرحوم ملاعلی دوزدری تلمیذ با سابقه میرزای شیرازی از درس اصول استاد خویش در دوران اقامت ایشان در نجف به رشته تحریر در آورده است، که در مقایسه با آثار میرزا حبیب‌الله رشتی، فقیه و اصولی معاصر میرزای شیرازی از نظر شیوه طرح مسائل، وحدت رویه کاملاً مشهود است.

نکته قابل توجه اینکه با وجود تشکیل حوزه سامرا و جاذبه شدید میرزای شیرازی و انتقال مرجعیت عامه شیعه از نجف به سامرا، که با صدور فتوای تنباکو و به زانو در آمدن دولت بریتانیا در قرارداد اقتصادی کمپانی رژی چهره جهانی به خود گرفت، حوزه کهن نجف اشرف استقرار و بقای خود را از دست نداد. گروه زیادی حسب میل خود و یا به سفارش و توصیه میرزای شیرازی کماکان در آنجا ماندگار شدند و به حیات علمی خویش ادامه دادند. اینان نیز برای خود روشی را در نگارش و تحقیق برگزیده‌اند که به مکتب نجف اشتها دارد و در رأس این مکتب آخوند ملا محمد کاظم خراسانی قرار گرفته است.

ویژگی‌های بارز مکتب اصولی سامرا را به طور خلاصه می‌توان به شرح زیر بیان نمود:

- ۱- طرح تفصیلی هر مسئله از مسائل علم اصول
- ۲- مطرح کردن کلیه مسائل حتی آن دسته که یا به طور کلی فاقد ثمره فقهی هستند و یا کاربرد آنها اندک است.
- ۳- پرداختن به اکثر اقوال موجود در هر مسئله حتی اقوالی که بین الفساد هستند.
- ۴- توجه ویژه به وجه نقلی مباحث اصولی و ورود کمتر به تحلیل‌های عقلی.
- ۵- قوی بودن نگرش‌های بنائی و ترجیح آنها بر نگرش‌های مبنایی در رابطه با اقوال و نظریات اصولی.

خلاصه آنکه مکتب سامرا، روشی است مبتنی بر آمیختگی میان عناصر: تبّع، تحقیق،

پرداختن تفصیلی به تمام و یا اکثر مباحث اصولی و تکثیر روزافزون مباحث، خواه کاربردی باشند و خواه نباشند.

مهم‌ترین آثار اصولی که به روش مکتب سامرا نگاشته شده و ویژگی‌های نامبرده در آن‌ها نمایان است عبارت‌اند از:

۱- تقریرات میرزای شیرازی تألیف مُلاعلی دوزدری

۲- بدایع الافکار تألیف میرزا حبیب‌الله رشتی

۳- بُشری الأُصول (تقریرات مرحوم سید حسین کوه کمری) تألیف میرزا محمد حسن مامقانی

۴- رساله تعادل و ترجیح تألیف حاج سید محمد کاظم طباطبائی یزدی صاحب عروة الوثقی

۵- رساله اجتماع امر و نهی تألیف همان فقیه بزرگ

این روش موجب گردید که علم اصول به تعبیر آیت‌الله بروجردی «متورّم» شود و اشتغال به آن با وجود آنکه علم اصول علمی است ابزاری (آلی) و جنبه مقدمیت برای فقه دارد، سبب دغدغه خاطر فقیهان شده و از این رهگذر راهزن فقه گردد و فقه پژوهان را از آنچه مقصود اصلی علم اصول است باز دارد.^۱

ب: مکتب اصولی نجف

بازتاب مخالف مکتب سامرا نسبت به شیوه پردازش علم اصول و توسعه بی‌رویه آن را می‌توانیم در مکتب اصولی نجف مشاهده کنیم و آن را به عنوان دوره پیرایش و ویرایش علم اصول معرفی نماییم.

۱. ز مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی تلمیذ دیگر آخوند خراسانی که در جامعیت از نوادر قرن به شمار می‌رود، جمله منتقدانه دیگری به شرح زیر روایت شده است. ناقل این جمله مرحوم آیت‌الله حاج سید عبدالعلی سبزواری صاحب کتاب تهذیب الأُصول و مهذب الاحکام است. وی می‌گوید:

سمعت من استاذی العلامة الشیخ محمد حسین الاصفهانی: ان الأُصول کلبٌ یمنع صاحبه من حدیقة الفقه. نقل از مجلة النور، چاپ لندن.

پیشکسوت این مکتب آخوند ملامحمد کاظم خراسانی (متوفی به ۱۲۹۹) از شاگردان متأخر شیخ انصاری و از فحول تلامذه میرزای شیرازی است و همان‌طور که اشاره شد، همراه استادش به سامرا نرفت و شاید به توصیه وی در نجف باقی ماند. وی با تألیف اثر گران‌قدر «کفایة الأُصول» گامی بزرگ در این راه برداشت. او آغازگر نهضتی نوین در علم اصول است و پس از وی شاگردانش راه استاد را ادامه دادند و در این راه از هرگونه تلاش قلمی و بیانی دریغ نمودند. گفتمان‌هایی که در نقد روش سامرائیان منتسب به تلامذه آخوند خراسانی برای ما روایت شده، حکایتگر عمق ذهنیت حاکم بر این گروه است.

مشهور است که مرحوم آقا سید محمد فشارکی اصفهانی (متوفی ۱۳۱۶ ه. ق) بعد از رحلت استادش میرزای شیرازی به نجف اشرف منتقل شد. گروهی از تلامذه برجسته آخوند خراسانی، با تشویق ایشان به مجلس درس وی حضور یافتند در میان آنان اصولی سترگ قرن معاصر، مرحوم آقا ضیاءالدین عراقی درخشش ویژه‌ای داشت. وی پس از مدتی درس فشارکی را ترك و مجدداً به جرگه درس استاد اصلی خود صاحب کفایه پیوست. وقتی از وی علت این امر سؤال شد، در پاسخ گفت: تفاوت میان درس آخوند خراسانی با آقای فشارکی این است که فرضاً شخصی به قصد زیارت مرقد حضرت مولی علی (علیه السلام) وارد نجف شود و راه را نداند. یکی دست او را گرفته و از کوچه پس کوچه‌ها و مسیرهای پر پیچ و خم او را عبور می‌دهد تا سرانجام او را به مقصد می‌رساند و دیگری دست او را می‌گیرد و از مسیر مستقیم و روشن وی را به حرم مطهر واصل می‌نماید. راهنمای اول آقای فشارکی است و راهنمای دوم آقای آخوند خراسانی است!

و بالاخره اگر سال‌ها بعد از لسان مرحوم آیت‌الله بروجردی، یکی دیگر از اصحاب مبزز حلقه درس مرحوم آخوند خراسانی، در انتقاد از حجم علم اصول و تورّم آن اظهار تأسف می‌شنویم، دقیقاً بازتاب همان فکر است.

ولی ذکر این نکته نیز ضروری است که این‌گونه نقدها و ایرادات در مورد علم اصول از سوی این دسته از بزرگان، صرفاً در خصوص روش و شیوه مکتبی است که مدتی بر حوزه‌های

علمی شیعی به خصوص حوزه سامرا حکم فرما بوده است و به هیچ وجه آنان در مقام تخفیف و کاهش ارزش فرآورده‌های فکری این دانش نبوده‌اند. نظر نقادان بر آن بوده که هدف اصلی فقه است و علم اصول نقش ابزاری و مقدماتی دارد و شیوه طرح مسائل باید به گونه‌ای باشد که کاربرد آن در فقه روشن و ملموس گردد. پیشوایان نهضت ویرایش نگران آن بوده‌اند که کاوش‌های فکری در علم اصول چنان نقش محوری و اصلی و به اصطلاح خودشان «موضوعیت» بیابد که مقصود اصلی یعنی فقه، تحت الشعاع قرار گیرد. انگیزه آنان کاملاً با آنچه در دوران ما دستاویز برخی ناآشنایان قرار گرفته تفاوت ژرف دارد. اینان همچون کودکانی که در مواجهه با اشیاء شگفت‌آور، به جای فروتنی و بهره‌یابی، به پرتاب سنگ مبادرت نموده و فرار می‌کنند، بی‌رحمانه بر این میراث عظیم فکری می‌تازند و عقده جهل را بدین وسیله می‌کشایند، که در عرصه دانش این امر ناسپاسی آشکاری است.

به‌هر حال مهم‌ترین آثار اصولی که در فضای نهضت ویرایش تهیه و تحریر گردید، به شرح زیر است:

۱- کفایة الأصول اثر پیشوای نهضت و بنیان‌گذار مکتب اصولی نجف مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی.

۲- مقالات الأصول اثر آقا ضیاء‌الدین بن محمد عراقی. (وی در سال ۱۲۷۸ در اراک سلطان آباد متولد شد و پس از فراگرفتن مقدمات به نجف عزیمت کرد و هرچند وی درس‌های فشارکی و سید طباطبایی یزدی را درک کرده ولی عمده تحصیلاتش نزد خراسانی بوده و نبوغ خاصی در علم اصول داشته است. وی در سال ۱۳۶۱ در نجف وفات کرد.)

۳- «الأصول علی نهج الحدیث» اثر حاج شیخ محمد حسین بن محمد اصفهانی مشهور به کمپانی. (وی در سال ۱۲۹۶ در کاظمین عراق متولد شد. وی که از نبوغ ذهنی بالایی برخوردار بود، موفق شد که در رشته‌های معقول و منقول سرآمد گردد. ۱۳ سال نزد خراسانی تلمذ کرد

و شاگردان نامداری تربیت نمود و سرانجام در سال ۱۳۶۱ همزمان با گذشت یک هفته از فوت مرحوم آقا ضیاءالدین نراقی وفات کرد.)

۴- «نهایة الدراية فی شرح الکفایة» اثر همو.

۵- «فوائد الأصول» و «اجود التقریرات» که هر دو تقریرات درس اصول میرزا حسین غروی نائینی (متوفی ۱۳۵۵ هـ. ق) می‌باشند.^۱

۶- «بدایع الافکار» و «نهایة الافکار» که هر دو تقریرات درس اصول آقا ضیاءالدین عراقی می‌باشند.

مکتب اصولی نجف به زودی بر مکتب سامرا تفوق یافت و به سرعت مرزها را درنوردید به طوری که همه حوزه‌های علمیّه اقماری شیعه را پیرو خود ساخت و کتاب کفایة الأصول کتاب درسی سطوح عالیّه شناخته شد.

پس از شاگردان نسل نخستین خراسانی یعنی نائینی، عراقی و اصفهانی، نسل علم اصول توسط شاگردان آنان توسعه یافت. درس‌های سید ابوالقاسم خویی شاگرد نامدار میرزای نائینی در دوره‌های مختلف اصول فقه، به صورت تقریر درآمده و تحت عنوان محاضرات فی علم الأصول به قلم شیخ اسحاق فیاض در ۵ جلد و تحت عنوان «مصباح الأصول» به قلم واعظ حسینی در ۳ جلد به چاپ رسیده است.

ج: مکتب اصولی قم یا مکتب اعتدال

شاید بتوان گفت که عکس العمل مکتب اصولی سامرا، پیشکسوتان نهضت پیرایش نجف را به افراط کشانید. تا آنجا که پیشوای نهضت را در تألیف کفایة الأصول، به منظور خلاصه‌نویسی و قناعت به کمترین جملات، دچار اغلاق و ارائه جملاتی لغز و معمّا گونه نمود، که در بعضی

۱. نائینی در سال ۱۲۷۷ در نائین ایران متولد شد و عمده درس خود را نه نزد خراسانی بلکه نزد سید محمد فشارکی اصفهانی در کربلا و نجف گذرانده است.

موارد تفسیر آن‌ها برای حاشیه پردازان بعدی، سال‌ها موضوع بحث و گفتگو قرار گرفت و هنوز هم گاه‌وبیگاه ادامه دارد و جالب است که مواضعی مشاهده می‌شود که میان شاگردان اولیه آن بزرگوار که دروس استاد را بلا واسطه درک کرده‌اند، اختلاف نظر بر سر مقصود او وجود دارد.

در این اوان حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (متوفی ۱۳۱۵ هـ. ش) یکی از برجسته‌ترین شاگردان مرحوم سید محمد فشارکی اصفهانی (متوفی ۱۳۱۶ هـ. ق) به نگارش کتابی مستطاب همت گماشت به نام «درالفوائد»^۱ که از نظر سبک و شیوه طرح مسائل و آئین نگارش نه از کفایة الأصول الگو گرفته و نه از مکتب سامرا پیروی کرده است، بلکه از همان روزهای پس از تألیف، به داشتن سبک بدیع و طرح جدید اشتهار یافت.^۲ مقایسه‌ای کوتاه میان کتاب درر و آنچه از قلم^۳ مرحوم سید محمد فشارکی رحمته‌الله علیه در «الرسائل الفشارکیة» آمده نشان می‌دهد که مؤلف درر، هرچند متأثر از آراء استاد فرزانه خویش است، اما آراء و اندیشه‌های نو و ابتکارات جدید وی در مواضع متعدد آشکارا می‌درخشد. افزون آنکه در شیوه طرح مباحث، روش کاملاً بدیع و ویژه خود را در پیش گرفته است، از سوننی دیگر بی‌تردید در زمره نخستین منتقدان آراء اصولی صاحب کفایه آن هم در اوج شهرت و رواج افکار او به شمار می‌رود.^۴

۱. این کتاب با نام «درالأصول» نیز به چاپ رسیده است و شاید به جهت اشتراک اسم اولیه آن با کتاب «درالفوائد» آخوند خراسانی که مجموع حواشی ایشان بر رسائل شیخ انصاری است نام آن به درالأصول تغییر کرده است.

۲. از استاد مرحوم آیت‌الله حاج شیخ مرتضی حائری رحمة الله علیه شنیدم که از قول والد معظمشان (مؤسس حوزه علمیه قم) نقل کردند. وقتی پس از فوت فشارکی به نجف رفتم، مرحوم آخوند خراسانی به دیدن من آمدند، در همان جلسه کتاب درر را از من خواستند و نگاهی بدان افکندند و پس از تورق کوتاه منصفانه گفتند: اگر من این کتاب را قبلاً دیده بودم کتاب کفایة الأصول را بدان سبک و طرح می‌نوشتیم.

۳. اخیراً به صورت معجزه آمیزی متن تقریرات درس اصول مرحوم فشارکی اصفهانی به قلم و خط مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی طاب ثراه به دست اینجانب رسیده است. این جزوه که مشتمل است بر دوره کامل ادله عقلیه در روستای هزاره از قراء اطراف اراک در منزل جناب حجة الاسلام مهدوی هزاره‌ای یافت شده که حسب نقل ایشان مرحوم شیخ مؤسس در سفر نخستین به اراک در این روستا تابستان را می‌گذراندند و آنگاه که اراک را ترک می‌کنند، اثاث البیت از جمله تعدادی کتب و دست نوشته‌های خود را در پستویی از اتاق جای‌داده و علی‌الظاهر بعدها به علت کثرت مشاغل فراموش کرده‌اند. راقم این سطور بر آن است که برای بهره‌یابی اهل پژوهش آن را به چاپ رساند. دعای خیر موالی کرام موجب عنایات و کسب توفیق الهی است.

۴. در کتاب درالفوائد هر جا مطلبی از صاحب کفایة الأصول نقل شده و مورد نقد قرار گرفته، منبع نقل نظر فقط جلد

این شیوه به دنبال تأسیس حوزه عملیّه قم در سال ۱۳۰۰ هـ. ش توسط مؤلف عالی‌مقام «دُرّ الفوائد» تجلّی و رواج یافت که جا دارد آن را «مکتب قم» بنامیم.

ویژگی‌های عمده این مکتب اصولی عبارت‌اند از:

- ۱- ساده‌نگاری مباحث اصولی و دوری از پیچیده ساختن مباحث و اجتناب از اغلاق.
- ۲- زدودن دقائق فلسفی و عقلی محض از مباحث اصول^۱ و جایگزین کردن بنای عقلا و عرف خردمندان در ساختار قواعد اصولی و ارائه راهکاری عرفی منطبق با ذوق سلیم در مبانی استنباط احکام شرعیه.
- ۳- برخوردی نو با مباحث عمیق و پیچید اصولی و طرح استدلالات جدید برای اثبات رأی مختار. ویژگی اخیر اسباب توجه بزرگان معاصر مرحوم شیخ مؤسس را نسبت به دُرّالفوائد و نقّادی آرای ایشان فراهم ساخته است. آقا ضیاءالدین عراقی در «مقالات الأصول» و آقا شیخ محمد حسین اصفهانی در «نهایة الدرایة» و حاج آقا رضا مسجد شاهی اصفهانی در «وقایعة الازدهان» از جمله آن بزرگانند.

شایسته ذکر است که همین استقامت سلیقه در آثار فقهی ایشان نیز جلوه‌گر است. فقه به جای مانده از ایشان نیز با فقه نجف تفاوتی آشکار دارد و به سبک رایج در نجف یعنی «فقه صنعتی» محض نیست بلکه بخش مهمی از دقت‌های فقهی ایشان مربوط به بخش فقه الحدیث است.

اول کفایه و حواشی ایشان بر رسائل شیخ انصاری است و لذا با توجه به آنکه تاریخ چاپ نخستین جلد کفایه در سال ۱۳۲۴ هـ. ق و چاپ جلد دوم ۱۳۲۵ هـ. ق است تاریخ تألیف دُرّالفوائد را می‌توان حدس زد. البته در حواشی «منه» بر دُرّالفوائد که به دوران اقامت اراک و قم مربوط می‌شود از جلد دوم کفایه نیز نقل مطلب شده است.

۱. بعضی از نگارندگان اصولی معاصر ایشان آن‌چنان مبانی اصولی را بر فلسفه مبتنی کرده‌اند که گویی اصول شاخه‌ای از فلسفه است. شیخ مؤسس این طرز تلقی را افراط می‌دانسته و بر آن مهر تأیید نهاده است. به‌طوری‌که مشهور است: «گاه در پاسخ به اعتراضات و انتقادات عقلی بعضی از شاگردان خویش که در مجلس درس ایراد می‌نموده‌اند می‌گفته است: «اگر معقول نخوانده‌ام عقل که دارم» منظور از این جمله آن است که من بر این باورم که در علم اصول بایستی عقل به دور از شوائب و مغالطات و مجادلات فنی به کار گرفته شود. به عبارت دیگر: عقل نزدیک به عُرف سلیم.

سبک شیخ مؤسس بعدها توسط شاگردان دل‌باخته وی به نحو عمیق و مستوفی تعقیب شد و موجبات تمایز هر چه بیشتر مکتب قم از مکتب نجف را فراهم ساخت و به نظر می‌رسد سبک مزبور آن‌چنان بر فضای حوزه منوره قم حاکم بود که بزرگان وارد به حوزه از جمله آیت‌الله بروجردی نیز تحت تأثیر همین فضا به تعلیم پرداخته‌اند و حسب اطلاع به کرات آن را ستوده‌اند.

از افراد موثقی شنیده‌ام که آیت‌الله بروجردی طاب ثراه گفته است: از «کتاب الصلوة» مرحوم حاج شیخ (عبدالکریم حائری یزدی) استقامت سلیقه ایشان در مباحث فقهی و اِعمال قواعد اصولی به خوبی آشکار می‌گردد..

و آخر دعوانا إن الحمد لله ربّ العالمین

منابع و مأخذ:

۱. قرآن

۲. ابن خلدون، (۱۳۷۵)، مقدمه، ترجمة محمد پروين گنابادی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۳. ابن طاووس، علی بن موسی، (۱۴۱۲ه.ق)، كشف المحجة، تحقيق محمد حسن، نجف، مكتب الاعلام الاسلامی.

۴. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، (۱۴۰۹ه.ق)، كفاية الأصول، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام

۵. اصفهانی، مجلسی دوم، محمد باقر بن محمد تقی، (۱۴۱۰ه.ق)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، بیروت، مؤسسة الطبع والنشر

۶. ایزوتسو، توشی هیکو، (۱۳۴۸ه.ش)، مقدمه شرح منظومه سبزواری، تهران.

۷. حائری یزدی، مهدی، (۱۳۴۷ ش)، کاوش های عقلی نظری، تهران، دانشگاه تهران .

۸. حفید، ابن رشد، (۱۴۰۹ ه.ق)، بداية المجتهد و نهاية المقتصد، مصحح: عبدالرؤوف سعد، بیروت، چاپ طه.

۹. خوانساری، محمد باقر، روضات الجنات، قم، مكتبة الإسماعيلیان.

۱۰. رحمان، فضل، ۱۹۵۵ م، الفلسفة الاسلامیة الحديثة در مجموعه الثقافة الاسلامیة والحياة المعاصر، چاپ قاهره

۱۱. شیخ، سعید، (۱۳۶۹ ه.ش)، مطالعات تطبیقی در فلسفه اسلامی، ترجمه سید مصطفی محقق داماد، تهران، انتشارات خوارزمی.

۱۲. صدر، محمد باقر، (۱۳۹۵ ش)، المعالم الجديدة للأصول (طبع قدیم)، تهران، کتاب فروشی النجاح

۱۳. علم الهدی، علی بن حسین، (۱۳۷۶ ش)، الذريعة إلى أصول الشريعة، تهران، دانشگاه

تهران. موسسه انتشارات و چاپ.

۱۴. الكافي (ط - الإسلامية)

۱۵. كليني، محمد بن يعقوب، (۱۴۰۷ هـ.ق)، الكافي، مصحح: غفاري علي اكبر و آخوندي، محمد، تهران، دار الكتب الإسلامية.

۱۶. محقق حلي، جعفر بن حسن، (۱۴۰۳ هـ.ق)، معراج الأصول، قم، موسسه آل البيت عليهم السلام.

۱۷. محقق داماد، سيد مصطفي، (۱۳۷۸ ش)، بساطت و تركب مشتق در بستر ادبيات عقلي اسلامي، اثر نگارنده، خردنامه صدرا، شماره ۱۶.

۱۸. محقق داماد، سيد مصطفي، (۱۳۷۸)، اصول فقه، تهران، دفتر نشر علوم اسلامي.

۱۹. مطهري، مرتضي، (۱۴۰۴ هـ.ق)، شرح مبسوط منظومه، تهران، انتشارات حكمت.

۲۰. مظفر، محمد رضا، (۱۳۷۸ ش)، أصول فقه، تعليقه زارعي، قم، تان كتاب (انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم).

۲۱. ميرزاي قمي، ابوالقاسم بن محمد حسن، (۱۳۷۸ هـ.ق)، قوانين الأصول، تهران، مكتبه العلميه الاسلاميه.

۲۲. ميرزاي قمي، ابوالقاسم بن محمد حسن، (۱۳۷۸ هـ.ق)، قوانين الأصول (طبع قديم) تهران، مكتبه العلميه الاسلاميه.

۲۳. نائيني، محمد حسين، (۱۳۵۲ ش)، أجود التقريرات، قم، مطبعه العرفان.

۲۴. نجاشي، احمد بن علي، (۱۴۲۴ هـ.ق)، فهرست اسماء مصنفى الشيعة، المشتهر به رجال نجاشي، مصحح موسى شيبيري زنجاني، قم، جماعة المدرسين الحوزة العلميه القم، مؤسسه النشر الاسلامي.

۲۵. نويسنده: ابن ادريس، محمد بن احمد، ۱۴۱۰ ق، السرائر الحاوي لتحرير الفتاوي (و المستطرفات)، مصحح: الموسوي، حسن بن احمد و ابن مسيح، ابو الحسن، قم، دفتر انتشارات

اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۲۶. نویسنده: شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی، (۱۴۱۵ ه.ق)، الانتصار فی انفرادات الإمامیه، مصحح: گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.